

سیمرغ اساطیری

نوشته غلامحسین ده‌بزرگی

سیمرغ از جمله مرغانی است که در متن و بطن زندگی طبیعی و اساطیری ایرانیان راه یافته و در دوره اسلامی نیز با عرفان آمیخته است. وجودش به آن اندازه که افسانه‌ای و دست‌نیافتنی می‌نماید، حقیقی و دست‌یافتنی و دیدنی است. در اوستا، کهن‌ترین سروده دینی بازمانده از روزگاران پیشین، از آن چنین نام برده شده است: «بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، بکند پیروزی (بهرام) با فر این خانه را برای گله گاو، فراگیرد چنان که این سیمرغ چنان که این ابر بارور کوهها را احاطه می‌کند.»^۱

پرنده‌ای سترگ که، با نشستش بر درخت «هرویسپ تخمه»، هزار شاخه از آن می‌شکند و با برخاستنش هزار شاخه بر آن می‌روید. درختی شفابخش که تخم همه گیاهان را در خود دارد.»^۲

خصیصه اسطوره این است که انسان آن را باور می‌کند. آدمی در برابر اسطوره ناتوان می‌ماند، با آن که می‌داند که چنین نیست یا نباید باشد، باز می‌پذیرد که لابد روزگاری بشر دقیقاً چنین می‌پنداشته و به چنین عقیده‌ای رسیده است و بشر امروز باید به خود بقبولاند که همه این ماجراها روزی بر روی

۱. پورداوود، ابراهیم، یشت‌ها، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۲۵۳۶ ش، ج ۲، (بهرام یشت) ص ۱۲۸.

۲. رضی، هاشم، فرهنگ نامهای اوستا، انتشارات قزوهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۶ ش، ص ۶۸۷.

زمین و به ویژه به اعتقاد انسانهای نخستین اتفاق افتاده است؛ و چنین است که هنوز هم برخی پژوهندگان از تلاش یافتن ردّیابی از بسیاری وقایع یا سرزمینهای اساطیری، در دل تاریخ، باز نایستاده‌اند و حوادث و سرزمینها و موجودات را با دید تاریخی می‌نگرند، و گاه برخی از آنها را هم در مسیر تاریخ یافته‌اند.

اسطوره بیان اغراق آمیز حوادث تاریخی قوم یا جماعتی است در حال تکوین، بدان سان که باید اتفاق افتاده باشد، و شاید اتفاق نیفتاده باشد. به بیان دیگر «اسطوره سرگذشتی راست و مقدّس است که در زمان ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین تخیلی و وهم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد و یا از میان خواهد رفت و در نهایت اسطوره به شیوه‌ای تخیلی کاوشگر هستی است.»^۳

میرچالیاده اسطوره را چنین تبیین می‌کند: «در واقع اساطیر نه تنها اصل و پیدایش جهان جانوران، گیاهان و انسان را شرح می‌دهد، بلکه همچنین همه وقایع اولین و اصلی را نیز که بر اثر آن، انسان شد آن چه امروز هست، یعنی موجودی میرا. متشکل به هیأت اجتماع، مجبور به کارکردن برای زنده ماندن و زیستن و کارکردن برحسب بعضی قواعد، حکایت می‌کند.»^۴

اساطیر ایرانی که از جمله اساطیر شکوهمندی است که راز آفرینش جهان هستی را باز می‌گوید، بازمانده از قوم و قبیله‌ای بزرگ و توانمند است که، در مسیر کوچ خود، تقریباً همه سرزمینهای قابل زیست آن روزگار را پر بار ساخته است. اقوام آریا در آسیا و اروپا پراکنده شدند و در هر جا از خود یادگاری نهادند. ساکنان سرزمین ایران، اسطوره سِنَ (saena) را بال و پر دادند و بعدها در آیین مذهبی خود از آن یاد کردند و با پرورش آن به دوران اسلامی و فرهنگ ایرانی-اسلامی کشاندند و از آن جا به عرفان راه دادند. «سیمرغ» تجلی نهادی مردمی و انسانی است که راه‌گشا و راهنما و طیب و انسان‌ساز است.

سیمرغ در «اوستا»

در اوستا، سیمرغ به صورت سِنَ (مِرغو سِنَ) (Mereghu saena) آمده است. تلفظ آن در پهلوی به صورت سین مورو و Sen Murov و سنه موروک Sene Muruk دیده می‌شود. در بُددهشن و مینوک خرت [مینو خرد] به شرح آن پرداخته شده است.^۵

۳. اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، انتشارات سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۴.

۴. الیاده، میرچا، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستّاری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۰.

۵. فرهنگ نامهای اوستا، ص ۶۸۴.

در ادبیات مزدیسنا، سیمرغ پرنده‌ای است نیرومند، درشت اندام، فراخ‌بال که گویا جتّه‌ای انسانی داشته است.^۶ در بهرام‌بشت می‌خوانیم: «بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، بکنند پیروزی با فرّ این خانه را از برای گله گاو، فراگیرد چنان که این سیمرغ، چنان که این ابر بارور کوه‌ها را احاطه می‌کند.»^۷ آشیان سیمرغ بر فراز درخت هرویسپ تخمک یا ویسپویش است. «اگر هم توای رشن پاک در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرد برپاست آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان‌بخش) خوانند و در آن تخمهای کلیّه گیاهان نهاده شده است، ماترا به یاری می‌خوانیم.»^۸

درخت هرویسپ تخمک که نام آن در کتابهای پهلوی آمده است به معنی درختی است که تخم همه گیاهان و رستنیاها را دارد. بندهشن، در فصل ۹، می‌نویسد: «درخت هرویسپ تخمک در میان اقیانوس فراخکرت روئیده است، در کنار درخت گوکرن دانه‌هایی که از این درخت فرو می‌ریزد فرشته باران - تشر - برگرفته با باران فرو می‌بارد.» با مندرجات مینوخر، در فصل ۶۲، فقرات ۳۷ و ۴۲ مسأله روشن تر می‌شود، از این قرار که: آشیانه سن مرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه است که جویش (ضدگوند) می‌خوانندش. هر وقت که سیمرغ از روی آن بر می‌خیزد هزار شاخه از آن می‌روید و هر وقت که بر روی آن فرود می‌آید هزار شاخه از آن می‌شکند. تخمهای آنها پاشیده و پراکنده می‌گردد. مرغ دیگری موسوم به چمروش تخمهایی را که از هرویسپ تخمه فرو ریخته گردآوری نموده به جایی می‌برد که آنجا تشر آب بر می‌گیرد. انواع و اقسام تخمها به واسطه وی با باران فرو می‌ریزد (و گیاهان گوناگون) می‌روید.»^۹

۷. یشتهاج ۲، ص ۱۲۸.

۶. همان، ص ۶۸۵.

۸. یشتهاج ۱، ص ۵۷۳.

۹. یشتهاج ۱، ص ۵۷۷. در مقاله‌ای که هانس پیتر اسمیت در شماره نهم *PERSICA* با عنوان *The Sēnmurw. of Birds and Dogs and Batts* نوشته است به این نکته اشاره کرده است که: «در بندهشن ایرانی نوشته شده است از پرندگان، چمروش (کمروش) ارزش زیادی در میان پرندگان آسمان و زمین دارد، به استثنای سن (*sēn*) سه انگشتی. در بندهشن هندی آمده است که چمروش (کمروش) مهم است و ارزشی معادل همه پرندگان اقلیم خونبرس دارد، به استثنای سنی (*sēn*) سه‌گونه یا سه رشته». بحث اسمیت بیشتر درباره دست‌نویس این دو متن بندهشن ایرانی و هندی، و احتمال اشتباه از جانب رونویس‌کننده (*Transcriber*) است. در این بخش از مقاله عمده تکیه او بر کلمه سه‌انگشتی (*Three-Fingerd*) و سه شاخه یا سه رشته یاسه خلق و فطرت (*Three-Natured*) یا سه دسته و سه طبقه (*Three-Classes*) است. مقاله هانس پیتر اسمیت را استاد ارجمند، جناب آقای دکتر نصرالله پورجوادی، با سعه صدر در اختیارم قرار دادند که بدین وسیله سپاس خود را به محضرشان تقدیم می‌دارم.

درخت هرویسپ نخمه، که سیمِغ بر آن قرار می‌گیرد، درختی است که تخم گیاهان دارویی را توسط امشاسپند امرتات که سرپرستی گیاهان به عهده اوست، به تشریح ایزدباران می‌رساند تا بر زمین فرو بارد. این درخت را هماک بزشک (بزشک) نیز می‌خوانند. برای دوری از گزند اهریمن، درخت مقدس دیگری به نام گئوکرنه Gaokerna در کنار آن قرار داده شده و در «هرمزد یشت» بند ۳۰ مورد ستایش قرار گرفته است. این درخت از آن روی ستوده است که موجب دوام و جاودانگی است و هر کس برگ آن را بخورد زندگی همیشگی یابد [= درخت معرفت] از این جهت شاه درخت عالم است.

در داستان جم، اشاره به نکته‌ای می‌شود که نشان از مقام سیمِغ بر فراز درخت هرویسپ دارد؛ آن‌جا که می‌گوید: «اگر سیمِغ اندر بیشه آشیان گیرد و...»^{۱۰} این بدان معنی است که سیمِغ بر فراز درخت آشیان دارد و اگر در بیشه آشیان گیرد... به سبب یزش و نیایش هرمزد، امشاسپندان و... به دین بود. از این جاست که آشیان سیمِغ در معتقدات اساطیری از فراز درخت به کوه منتقل می‌شود. البرزکوه^{۱۱} بنا به ثبت دینکرد سرحد میان نور و ظلمت پنداشته شده و آشیان سیمِغ بر آن است و آن را با کوه قاف^{۱۲} همسان دانسته‌اند.

شاهین یا عقاب

در متون بازمانده از پیش از اسلام و پس از آن، با واژه‌هایی از قبیل: مرغوسین، سین مرغو، سین موروک، سیمِغ و سیرنگ بر می‌خوریم که در همه حال یک پرندۀ عظیم شکاری پنداشته

۱۰. تو که زردشتی، اگر ترا تنگی رسد یا فراخی، از گفتن باز مایست، زیرا این زمین اگر هامون بشود و آب اگر اندر دریا بایستد و سیمِغ اگر اندر بیشه آشیان گیرد و هر که در جهان است اگر باز خیزد، خورشید اگر بدان راه رود (= نرود؟) و هر که اندر جهان است اگر بی‌گناه بشود و اهریمن و دیوان اگر نابود بشوند، همه [به سبب] یزش و نیایش هرمزد و امشاسپندان به دین بود.» پژوهشی در اساطیر ایران، دکتر مهرداد بهار، انتشارات آگه، چاپ اول، ص ۲۲۴.

۱۱. کوه البرز، در آثار زردشتی و اساطیر ایرانی، یک کوه مذهبی و مینویی است. خورشید از بالای این کوه بر می‌تابد و جهان را روشن می‌کند. آریاییها به این کوه توجه بسیار دارند، چرا که منزلگاه ایزد مهر است و هوشنگ پادشاه پیشدادی صدهزار اسب و ده‌هزار گاو برای ایزدبان بر فراز این کوه قربانی کرده است. برای آگاهی بیشتر به یشت‌هاج ۱، ص ۵۷۵ و ج ۲، ص ۳۲۴ و نیز لغتنامه دهخدا مراجعه شود.

۱۲. کوه قاف، نام کوهی است که گرداگرد عالم است و گفته‌اند از زمرد است و پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است و هر صبح چون آفتاب بر آن افتد شعاع آن سبز نماید و چون منعکس گردد کبود شود (اندراج)، کوهی است از زبرجد که بر گرد زمین است. نگاه کنید به: منطق‌الطیر، به اهتمام گوهرین.

می‌شود. در اوستا از مرغ دیگری به نام وارِغَن یاد شده است که آن را «شاهین» ترجمه کرده‌اند: «به سوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پایین (یعنی با چنگاها) گرفته از بالا (یعنی با منقار) پاره می‌کند در آمد که در میان مرغکان تندترین است که در میان بلندپروازان سبک پروازترین است در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پَران می‌رهاند.»^{۱۳}

ابراهیم‌پور داوود می‌نویسد: «کلمه‌ای که به «مرغ شاهین» ترجمه شده از روی ترجمه لومل LOMMEL می‌باشد. کلمه مذکور در متن، وارِغَن آمده. گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند... ترجمه نگارنده مطابق ترجمه ولف Wolff می‌باشد که مقرون به صواب به نظر می‌رسد. بنابه تعریفی که از این مرغ شده شکی نمی‌ماند که از آن یک مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده باشد.»^{۱۴}

نکته قابل تأمل این است که این مرغ وارِغَن در بهرام یشت به نحوی توصیف شده است که بر او می‌تواند گشاینده طلسم ساحران و شفا بخش تن بیاران باشد. این در مورد سیمرغ نیز دیده شده است.

... زرتشت از اهورامزدا پرسید، ای اهورامزدا می‌نوی پاک، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس! اگر من از مردان بسیار بد به ساحری آزرده شوم چاره آن چیست؟ آن‌گاه اهورامزدا گفت: پری از مرغ وارِغَن بزرگ شهر بجوی. این پری را به تن خود بمال. با این پری (ساحری) دشمن را باطل نما.

کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانایی او را نتواند کشت و نه او را از جای به در تواند برد.^{۱۵}

در زامیاد یشت، نام این مرغ را می‌بینیم: «نخستین بار فرَبگسست، آن فرَجمشید (و) فرَجم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارِغَن بیرون شتافت، این فرّ را مهر دارنده چراگاههای فراخ برگرفت... دومین بار فرَبگسست، آن فرَجمشید (و) فرَجم پسر و ویونگهان به پیکر مرغ وارِغَن بیرون

۱۴. همان، ص ۱۲۴.

۱۳. یشتهاج ۲، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۱۵. همان، ص ۱۲۷.

شناخت. این فرّ را پسر خاندان آبتین، فریدون برگرفت ... سومین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید (و) فرّ جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن بیرون شتافت این فرّ را گرشاسب دلیر (نرمس) برگرفت ...^{۱۶}

این توصیفها بعدها به سیمرغ منتقل شد و او را به عنوان شفادهنده، پزشکِ حاذق، درمان‌کننده همهٔ بیماریها، شکنندهٔ طلسم و گره‌گشای مشکلات شناختند.

باید میان شاهین که با لفظ وارغَن به کار رفته با سیمرغ که با لفظ سَین به کار رفته تفاوت باشد. «توجه به اصل اوستایی مرغ سَه‌بِه‌نَه Saena و مرغ شه‌بِه‌نَه Šayena یا سی‌اِنا Siena در سانسکریت که به معنی شاهین است و همین پرنده از آن اراده می‌شود و کلمهٔ شین یا سین در زبان ارمنی که از آن لاشخور اراده می‌شود تا اندازه‌ای در مقایسه، به فهم موضوع کمک می‌کند.»^{۱۷} دکتر مهرداد چهار عقیده دارد: «اگر «سَینه» در اوستا به معنای سیمرغ با واژهٔ سیه‌نا Syena به معنای عقاب در سانسکریت یکی باشد، محتمل است که سیمرغ در نزد هندو ایرانیان در اصل به معنی عقاب بوده است.^{۱۸} مرحوم پورداوود می‌گوید: نامهای وارغَن و سَین یکی است و همان عقاب است. و از معناشناسی و تا حدودی زبان‌شناسی دلایلی ارائه می‌کند.^{۱۹}

سَین به عنوان دانای راز

در اوستا از شخصی به نام سَین پسر آهوم ستوت نام برده شده است و فرَوهر این پاکدین مورد ستایش قرار گرفته است. این شخص به گفتهٔ اوستا، نخستین کسی است که «با صد پیرو در این زمین ظهور کرد.»^{۲۰} علاوه بر این فرَوهر سه تن از خاندان سَین در فقرهٔ ۱۲۶ فروردین یشت ستوده شده است. در میان دستوران دربارهٔ سَین گفته شده است که او صد سال پس از ظهور زردشت متولد شد و دو بیست سال پس از ظهور زردشت درگذشت.

سیمرغ در اوستا و در معتقدات دینی، موجودی ناشناخته است و به درستی روشن نیست که پرنده‌ای است که عقاب یا شاهین نامیده می‌شود یا پیری است یا حکمت، یا پزشکی درمان‌بخش. در

۱۶. همان، صص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۱۷. فرهنگ نامهای اوستا، ص ۶۸۵.

۱۸. فرنیغ دادگی، بندهش، ترجمهٔ دکتر مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۱۹. پورداوود، ابراهیم، فرهنگ ایران‌باستان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۲۵۲۵ ش، صص ۳۰۲.

۲۰. یشتها، ج ۲، ص ۸۲.

اوستا از او نام برده شده اما فرَوهر او مورد ستایش قرار نگرفته است. این بدان معنی است که این موجود هر چه هست، همچون آدمیان دارای فرّ ایزدی نیست.

سیمرغ در داستان

بیشترین نمود سیمرغ در ادبیات داستانی، در اسطوره زال است. زال فرزند سام نریمان، نسب از گرشاسب پهلوان دارد که اصالتاً از نسل جمشید است و فرّ جمشید در اوست. زال به هنگام زاده شدن:

به چهره چنان بود برسان شنید
ولیکن همه موی بودش سپید^{۲۱}

سام از داشتن چنین فرزندی که موجب سرزنش می شد سخت بر آشفت و دستور داد که کودک سپیدموی را در کوه البرز رها کنند تا خوراک جانوران گردد؛ سیمرغ که جایگاه بر البرز کوه داشت این کودک شیرخوار را دید و به کنام خود برد و همراه با بچه‌های خود او را پرورد. تا:

یکی مرد شد چون یکی راد سرو
برش کوه سیم و میانش چو غرو
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۱)

پس از چندی، سام شوق دیدار فرزند پیدا کرد و در خواب مژده زنده بودن زال را بدو دادند. در پی یافتن زال کسانی را به البرز کوه فرستاد. آنها زال را از سیمرغ گرفتند و نزد سام آوردند. زال به هنگام وداع:

فرو برد سرپیش سیمرغ زود
که ای شاه مرغان ترا دادگر
نیایش همین بافرین بر فزود
بدان داد نیرو و زور و هنر
(همان، ج ۱، ص ۱۱۴)

سیمرغ، زال را با بچه‌های خود پرورده بود و او را همچون فرزند خود دوست داشت. به هنگام وداع، زال خواست که فراموشش نکند و پر خود را به او داد تا اگر گرفتاری برایش پیش آید آن پر را آتش زَندد. زال نزد پدر آمد و به آیین پهلوانی بزرگ شد و پس از ماجراهای بسیار، با دختر مهرباب شاه

۲۱. همه ابیات از شاهنامه فردوسی، برگرفته از تصحیح ژول مول، انتشارات امیرکبیر است.

کابلی ازدواج کرد و آن دختر باردار شد. روزهای آخر بارداری، رودابه - همسر زال - سخت سنگین بود و راه رفتن برایش دشوار و سرانجام هم:

چنان شد که یک روز از او رفت هوش از ایوان داستان برآمد خروش
(همان، ج ۱، ص ۱۷۵)

در مشکوی زال همه نالان و خروشان در پی چاره بودند تا رودابه به سلامت وضع حمل کند.

به دل آنگهی زال اندیشه کرد وز اندیشه آسانترش گشت درد
همان پُر سیمرغش آمد به یاد بچندید و سیندخت را مژده داد
(همان، ج ۱، ص ۱۷۶)

بجمری آوردند و آتش افروختند و پیر سیمرغ را آتش زدند.

همان در زمان تیره‌گون شد هوا به زیر آمد آن مرغ فرمانروا
چو ابری که بارانش مرجان بود چه مرجان که آرامش جان بود
(همان، ج ۱، ص ۱۷۶)

سیمرغ به زال گفت فرزندی برایش به دنیا خواهد آمد که «یکی شیر باشد تراناجوی»

که خاک پی او بیوسد هزیر نیارد ز سر برگذشتش زابر
بیاور یکی خنجر آبگون یکی مرد بینادل و پرفسون
نخستین به می ماه را مست کن ز دل بیم و اندیشه را پست کن
(همان، ج ۱، ص ۱۷۶)

بدین سان پهلوی او را شکافتند و رستم به دنیا آمد.

سیمرغ با یاری رساندن به زال در زادن رستم و درمان رودابه با مرهمی ساخته از گیاهی آمیخته با شیر و مشک، و با مالیدن پر خود بر آن، یادآور سین است که مورد ستایش در اوستاست و نیز ارتباط سیمرغ با درخت هر ویسپ تخمه که تخم گیاهان دارویی دارد به ذهن می‌نشیند و از سویی بی ارتباط با مرغ وارغن نیست که گشاینده، طلسم و بر طرف‌کننده درد و سختی است.

سیمرغ به هنگام بدرود با زال:

... یکی پر زبازو بکند فکند و به پرواز بر شد بلند
(همان، ج ۱، ص ۱۷۷)

این بار نیز سیمرغ، رستم را و مادر او را از مرگ می‌رهاند. بدین ترتیب خانواده زال در پناه تدبیر و یاری سیمرغ به زندگی ادامه می‌دهند.

از آن پس، در شاهنامه، از سیمرغ نامی نیست تا در خوان پنجم، اسفندیار با مرغی اژدهافش و اهریمنی روبه‌رو می‌شود که فردوسی آن را چنین توصیف می‌کند:

یکی کوه بینی سر اندر هوا	بر او بر یکی مرغ فرمانروا
که سیمرغ خواند و راه جوی	چو پرنده کوهی ست پیکار جوی
اگر پیل بیند برآرد به چنگ	زدربا نهنگ و به خشکی پلنگ
نبیند ز برداشتن هیچ رنج	تو او را جوگرگ و چو جادو مسنج
دو بچه است او را به بالای او	همان رای پیوسته با رای او
چو او در هوا رفت و گسترد پر	ندارد زمین توش و خورشید فرّ
	(همان، ج ۴، ص ۲۵۵)

اسفندیار سیمرغی با این اوصاف را به آسانی با تیغ و تیر از پای در می‌آورد به نحوی که:

زمین کوه تا کوه جز خون نبود ز پَرش تو گویی که هامون نبود
(همان، ج ۴، ص ۲۵۶)

دیری نمی‌پاید که نشان سیمرغ را در جنگ رستم و اسفندیار می‌بینیم. سیمرغ به یاری رستم می‌شتابد که از زخمهای سهمناک و کشنده تیر و تیغ اسفندیار یارای زیستن ندارد و سخت مجروح است، حتی در اندیشه فرار، و چاره کار باز به دست سیمرغ است. زال پر او را آتش می‌زند و او حاضر می‌شود. زخم رستم را درمان می‌کند و با کشیدن پر خود بر بدن رخس او را بر پای می‌دارد. این بار در حقیقت آخرین بار در آخرین ملاقات و آخرین یاورِ سیمرغ است. سیمرغ رستم را از جنگ با اسفندیار بر حذر می‌دارد. و این نخستین بار است که روپن تن بودن اسفندیار از زبان سیمرغ

شنیده می‌شود و این که هر که اسفندیار را - که مُبلِّغ دین بهی است - بکشد، به زودی کشته خواهد شد و دودمانش بر باد خواهد رفت. رستم چاره‌ای جز جنگ ندارد. سیمرغ راه کشتن اسفندیار را با پرتاب تیر به چشمهایش به رستم می‌آموزد و تیر را تهیه می‌کند. رستم اسفندیار را از پای در می‌آورد و خود نیز، اندک زمانی بعد، در چاه نابرا در گرفتار و کشته می‌شود.



در داستانهای اساطیری، سیمرغ پرورش‌دهنده زال و آموزنده حکمت به اوست. ماجرای بزرگ شدن زال، نظیر بزرگ شدن کیخسرو در داستانهای حماسی و پهلوانی و شبیه بزرگ شدن کورش در تاریخ است. کیخسرو و کورش هر دو به پدر بزرگ مادری خود تاخته‌اند و دودمان آنان را برانداخته‌اند.

سیمرغ مرکب از دو جزء است. «سین» یا «سینن» و «مرغ». سین در لغت اوستا مرغ شکاری است و به شکل «سین» در کلمه سیندخت [مادر رودابه و همسر مهراب کابلی] مانده است.^{۲۲} سیمرغ در داستانهای پهلوانی، هر چند توصیفی پرنده‌گونه دارد، اما همه‌جا چون حکیمی دانا و آگاه از راز سپهر جلوه می‌کند. در داستان جمشید، وقتی که فرّ از او دور می‌شود گفته‌اند که در این فرّ به صورت مرغی به نام «وارغن» از جمشید گریخت و جالب توجه است که ویژگیهای این مرغ با ویژگیهای سیمرغ در آمیخته و همانند است. او هم چون سیمرغ پر در مان بخش دارد. در بهرام یشت، اهورامزدا به زردشت می‌گوید: پری از مرغ وارغن بزرگ شهر بجوی و بر تن خود بمال و بدان [آزردگی ناشی از] جادویی دشمن را ناچیز گردان.^{۲۳}

«در داستان رستم و اسفندیار، دو مرغ وارغن و سینن صورتهای ایزدان پیروزی و عدالت در اوستا، پاره‌ای از خصوصیات اساطیری خود را به سیمرغ شاهنامه داده‌اند و این سیمرغ که از نوادگان ایزدان دور و گمشده است، این سیمرغ که راز تولد رستم را گشوده بود، اکنون نیز در مرگ اسفندیار که جفت او را کشته با رستم همدستان است. تا رستم پری از این ایزد پیروزی دارد هیچ رویین تنی وی را نمی‌تواند کشت. ساحری دشمن باطل و زخم تیرهایش در مانست همچنان که بذره‌های درختی که آشیانه سیمرغ بر آن است گیاهان گیتی را بارور می‌کند. تن مجروح پسر زال هم از پر سیمرغ جان

۲۲. فرهنگ‌نامه‌های اوستا، ص ۶۹۷.

۲۳. مؤذن جامی، محمد مهدی، ادب پهلوانی، نشر قطره، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش، صص ۳۳ و ۳۴.

می‌گیرد.^{۲۴} سیمرغ نشانی دگرگونه از وارغَن، از آن فرّه ایزدی است که چون از اسفندیار جدا شد شکسته شد و چون به رستم پیوست پیروزی بدفرجام او به حاصل آمد.^{۲۵}

اسفندیار با زردشت پیمان بسته است که مروّج دین بهی باشد. جنگهایش نیز جنگ مذهبی است. او در خوان پنجم سیمرغ را می‌کشد. امری که با توجه به مقام سیمرغ در دین مهر [میترائیسم] هم رمزی از غلبه دین بهی بر دین کهن است و هم گویی تقابل آینده او را با رستم رقم می‌زند، چراکه سیمرغ حامی بزرگ خاندان رستم نیز هست.^{۲۶}

برخی مانند کویاجی در کتاب آیین‌ها و افسانه‌ها، نظر داده‌اند که این مرغ (سیمرغ) فرشته نگاهبان یا «نوتم» قوم سکا (خاندان رستم) محسوب شده است. دلیل دیگری که بر این ارتباط تأکید می‌کند این است که برخی جایگاه سیمرغ را کوه آپارسن apārsan در سگستان (سیستان) نام برده‌اند.^{۲۷}

برخی بر آن‌اند که سیمرغ نماد خورشید است. مقابله با خورشید چشم جهان‌بین را نابینا می‌کند. شیخ اشراق به این نکته توجه داشته و گفته است که شاید آن‌چه موجب نابینایی اسفندیار گشته مقابله او با خورشید (مهر) است. او به قصد براندازی خاندان رستم برخاسته است که کیش مهری داشته‌اند و آن را حفظ کرده‌اند و از پذیرفتن آیین بهی (زردشتی) روی بر تافته‌اند، و مهر نیز دو چشم جهان‌بین او را خیره و تیره ساخته است.

«در سیمرغ آن خاصیت است که، اگر آینه‌ای یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرد خیره شود. زال جوشنی از آهن بساخت، چنان‌که مصقول بود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آینه‌های مصقول بر اسبش بست، آنگه رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد. اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن، چون نزدیک رسید پرتو سیمرغ بر جوشن آینه افتاد. از جوشن و آینه عکس بر دیده اسفندیار آمد، چشمش خیره شد. هیچ غمی دید. توهم کرد و پنداشت زخمی بر هر دو چشم رسید، زیرا دگران ندیده بود. از اسب در افتاد و به دست رستم هلاک شد. پنداری دوباره گزر که حکایت کنند دو بر سیمرغ بود.»^{۲۸}



۲۴. مسکوب، شاهرخ، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ پنجم،

۲۵۳۶ ش، ص ۶۵.

۲۶. ادب پهلوانی، ص ۶۶.

۲۵. همان، ص ۶۸.

۲۷. یا حق، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، انتشارات سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۶۷.

۲۸. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و تحشیه و مقدمه از سید حسین نصر، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش، ج ۳، ص ۲۳۴.

در فروردین یشت،^{۲۹} فَرَوَهَرِ پاکدین سَینِ پسر آهوم ستوت که نخستین کسی است که با صد پیرو در دین ظهور کرد، ستوده شده است. این سَینِ حکیمی است از خاندان استوت که صد سال پس از ظهور دین زردشت متولد شد و دویست سال پس از ظهور دین زردشت درگذشت.^{۳۰} در داستان زال، سیمرغ همچون حکیمی رخ می‌نماید که زال را پرورش داده است. در عین حال در اوستا، سَینِ نام مرغی است در میان دریای فراخکرت و بر فراز درختی است که همه داروها را در خود دارد. سیمرغ داستان پهلوانی ایران هم با داروهایی که دارد زخم را التیام می‌بخشد. اثر پر او خاصیت درمانی دارد، همچنان که اثر پر مرغِ وارِغَن نیز چنین است.^{۳۱}

با توجه به این که، در روزگار گذشته، حکیمان اصولاً پزشک هم بوده‌اند و بهاران را درمان کرده‌اند احتمال این که سیمرغ همان سَینِ باشد و در اسطوره بدین سان ظاهر شده باشد، بسیار است.

سیمرغ در تفسیرها

در متون مذهبی اسلامی، سیمرغ جایی ندارد. در بعضی از نوشته‌ها و تفسیرها نیز سیمرغ چندان جدی گرفته نشده است. این مرغ در برابر عنقا و یا با نام عنقا شناخته شده و گاه در بعضی از تفسیرها و متنها، در ردیف کیمیا و آن چه دست‌نیافتنی است، مطرح شده است. در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است که: «سَعیدِ جُبیر و ابن کلبی گفتند: ایشان [اصحاب رس] را پیغامبری بود به نام حَنْظَلَةُ بن صفوان و به زمین ایشان کوهی بود که آن را فیح گفتند و سیمرغ آنجا مأوی داشت و آن مرغی است که از او بزرگتر مرغ نباشد و همه لونها بر او باشد و او را عنقاء برای آن خوانند که درازگردن است. او از آن کوه درآمدی و هر مرغی که دیدی صید کردی. یک روز درآمد هیچ مرغ نیافت کودکی کوچک را دید بر بود و برود و روزی دیگر دختری را برد. آن وقت شکایت با پیغامبر وقت کردند، او دعا کرد و گفت: اللَّهُمَّ خُذْهَا وَأَقْطَعْ نَسْلَهَا؛ بار خدایا بگیر او را و نسل او را منقطع گردان؛ صاعقه‌ای بیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند. دگر اثر او ندیدند. پس عرب مثل زدند چیزهای بایافت را به عنقاء مُغْرَب»^{۳۲}.

۲۹. یشت، ج ۲، ص ۸۲.

۳۰. محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، انتشارات امیرکبیر، ذیل «سیمرغ».

۳۱. فرهنگ ایران باستان، ص ۳۰۸.

۳۲. ابوالفتوح رازی (حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری) رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ فی تفسیر قرآن (تفسیر ابوالفتوح رازی)، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۶۸ش، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

در قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر سورآبادی (ابوبکر عتیق نیشابوری)^{۳۳} و در قصص الانبیای محمد جویری^{۳۴}، داستانی تقریباً نظیر هم نقل شده است مبنی بر این که سیمرغ با حضرت سلیمان بر سر امکان تغییر قضای الهی بحث کردند و سیمرغ مدعی شد که قادر است قضا بگرداند و نگذارد پسر و دختر پادشاهان مغرب و مشرق به هم برسند، حال آن که قضای الهی بر آن بود تا آن دو به هم برسند. سیمرغ دختر پادشاه مشرق را از گهواره ربود و بر فراز درختی که سر بر آسمان ساییده و بر کوهی در میان دریا قرار دارد برد و پرورش داد. پسر پادشاه مغرب در گشت و گذار خود به گرد جهان به پای آن درخت رسید، دختر و پسر یکدیگر را دیدند و دلباخته هم شدند. پسر در شکم آسی پنهان شد و دختر از سیمرغ خواست که برای رفع تنهایی او، آن اسب را بر فراز درخت آورد تا دختر با آن بازی کند و سرگرم شود. و سیمرغ نادانسته پسر را به دختر رساند.

در این دو تفسیر، سیمرغ، مرغی است قوی و دور پرواز که بر فراز درختی سترگ در میان دریا آشیان دارد. این توصیف همان توصیف اوستایی است که می‌گوید: سیمرغ بر درخت هرویسپ در دریای فراخکرت، آشیان دارد. آیا ابوبکر عتیق نیشابوری و محمد جویری که قصه را شبیه هم نوشته‌اند، بدین نکته توجه داشته‌اند؟ قصد تطبیق این درخت و آن مرغ بر متون اوستایی به روشنی معلوم نیست، با توجه به این که در کتاب مقدس (تورات) و قاموس آن، سخن از چنین ماجرای نیست.

سیمرغ در عرفان

سیمرغ در عرفان، مقامی ارجمند دارد. به تأویل، پیر و مرشد و راهنما است. گاه گفته شده است که: «حضرت رب الارباب و مسبب الاسباب را به نام مخصوص دارند.»^{۳۵} سیمرغ در ادبیات و عرفان به عنوان انسانی والا، دانش‌پزوه، پزشک، جراح بلند پایه، عارفی وارسته و در نهایت حکیمی فرزانه، جای باز کرده است.^{۳۶} شیخ اشراق - شهاب‌الدین سهروردی - یک جا او را مرغی می‌داند که آشیان

۳۳. ابوبکر عتیق نیشابوری (معروف به سورآبادی) قصص قرآن مجید، به اهتمام مجید مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۸۱.

۳۴. جویری، محمد، قصص الانبیاء، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ دهم، بی تا، ص ۱۹۸.

۳۵. برتلس، برتولد، تصوف در ادبیات، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۲۵۳۶ ش، ص ۲۰۸.

۳۶. مجله وهومن شماره ۸، نوروز ۱۳۷۶، مقاله دکتر بختور تاش.

بر سر طوبی^{۳۷} دارد و بامداد که از آشیانه خود به درآید و بر زمین بال گستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین.^{۳۸} در جای دیگر با بیانی عمیقاً عرفانی گوید: «روشن روانان چنین نموده‌اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگوید و به منقار خود پر و بال خود برکند و قصد کوه قاف کند سایه کوه قاف بر او افتد و به مقدار هزار سال این زمان که «و ان یوماً عند ربک کألف سنه مما تعدون» و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صبح دم است از مشرق لاهوت اعظم. درین مدت سیمرغی شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند و نشمین او در کوه قاف است. صفیر او بر همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد، همه به اویند و بیشتر بی‌ویند.

با مایی و با مانئی جانی از آن پیدا نئی

و بیماری که در ورطه علت استسقا و دق گرفتارند سایه او علاج ایشان است و مرض را سود دارد. و رنگهای مختلف را زایل کند و این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و بیرد بی پر و نزدیک شود بی قطع اماکن و همه نقشها از اوست و او خود رنگ ندارد. و در مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نیست، همه بدو مشغولند و او از همه فارغ. همه از او پُر و او از همه تهی، و همه علوم از صفیر این سیمرغ است و ازو استخراج کرده‌اند. و سازهای عجیب مثل ارغنون و غیر آن از صدا و رنات او بیرون آورده‌اند... و غذای او آتش است و هر که پری از آن او بر پهلوی راست بندد و بر آتش گذرد از حرق این باشد و نسیم صبا از نفس اوست از مهر آن که عاشقان راز دل و اسرار ضمیر با او گویند.^{۳۹}

در رساله «عقل سرخ» نخست از پیر می‌پرسد که، «از کجا می‌آیی؟» گفت: از پس کوه قاف که مقام من آن جاست و آشیان تو نیز آن جایگه بود. اما تو فراموش کرده‌ای.^{۴۰}
 بدین سان کوه قاف نشستگه نخستین آدمی بوده است که پیر بدان اشاره می‌کند و اگر بتوان پر خود را با منقار خود کند، دوباره می‌توان بدان جایگه ره یافت و سیمرغی شد عظیم که اوصاف او را در ادامه رساله آورده است، و ما پیش از این یاد کردیم.

۳۷. «پیر را گفتم درخت طوبی چه چیز است و کجا باشد؟ گفت: درخت طوبی درختی عظیم است. هر کس که بهشتی بود چون به بهشت رود آن درخت را در بهشت ببیند» شیخ اشراق کتاب «عقل سرخ».
 ۳۸. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۲۲۲. ۳۹. همان، ص ۳۱۴ تا ۳۱۶.
 ۴۰. همان، ص ۲۲۸.

در شرح گلشن راز، وقتی که سؤال می‌شود:

بگو سیمرغ و کوه قاف چبود بهشت و دوزخ و اعراف چبود

پاسخ این است که: «و درویشان هر کس از روی اشارت به مشرب خود در سیمرغ و کوه قاف سخنی گویند. سیمرغ وجودی است شامل همه وجودات محمول بر تعین بزرگتر از همه تعینات که کوه قاف اوست. دیگر سیمرغ روح است و کوه قاف بدن سیمرغ عشق است و کوه قاف دل دیگر سیمرغ جامعیت انسان است و کوه قاف نشاء او. دیگر سیمرغ انسان کامل است و کوه قاف مرتبه تمکین.^{۴۱}»

گاه از سیمرغ آشیانه ابدیات وجود کامل خواجه کاینات را اراده کرده‌اند (عبرالعاشقین، ص ۲۰) و گاه از سیمرغ جان و روان را که عرش آشیان است در نظر داشته‌اند (همان، ص ۱۱۱) و گاه از «سیمرغ عرش» عقل اول را خواسته‌اند.^{۴۲}

فریدالدین محمد عطار نیشابوری، از جمله شیفتگان عرفان است که مفهوم وحدت وجود را - بدان سان که زبان رمزی عارفان است - در قالب قصه چندلایه‌ای منطق الطیر به زیبایی بیان کرده است و تا امروز یکی از لطیف‌ترین تعابیر عارفانه از وحدت وجود است. پیش از عطار، ابوعلی سینا رساله الطیر دارد که در آن گونه‌هایی از مرغان در پی یافتن پادشاه (ملک اعظم) خطرات فراوان تحمل می‌کنند و از هفت منزل و وادی پر خوف می‌گذرند. شاید مایه کار عطار این رساله هم بوده است. امام محمد غزالی نیز رساله الطیر دارد و شیخ اشراق نیز، علاوه بر رساله الطیر، رساله‌هایی از جمله «عقل سرخ» و «آواز پر جبرئیل» دارد که در آنها به مباحث عارفانه توجهی خاص کرده است.

شیوه بیان عطار، در منطق الطیر، زیبایی و گیرایی و شوری دگر دارد به ویژه که در قالب نظم و به زبان شعر است و قصه‌ها و حکایت‌های ظریفی تمثیل‌گونه در لابه‌لای ماجرای مرغان آمده است، تا بدین وسیله به سیمرغ بپردازد:

مجمعی کردند مرغان جهان آن‌چه بودند آشکارا و نهان

۴۱. شیخ محمود شبستری، شرح گلشن‌راز، به اهتمام دکتر عسکر حقوقی، انتشارات هیرمند، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۴۱.

۴۲. فریدالدین عطار نیشابوری، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چاپ هفدهم، ۱۳۸۰، ص ۳۱۵، همه ابیات نقل شده از منطق الطیر از همین چاپ است.

تا به بحث پردازند و پیر و مراد و مرشد و شاه خود را بیابند. زیرا «بیش ازین بی شاه بودن راه نیست»
 دهدد پیشقدم انجام دادن کار می شود و چون تجربه ها در سیر و سفر دارد، می گوید که:

در پس کوهی که هست آن کوه قاف	هست ما را پادشاهی بی خلاف
او به ما نزدیک و ما زو دور دور	نام او سیمرغ سلطان طیور
نیست حدّ هر زفانی نام او	در حریم عزّت است آرام او
هم ز نور و هم ز ظلمت پیش در	صدهزاران پرده دارد بیشتر
هیچ بینایی جمال او ندید	هیچ دانایی کمال او ندید
زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف	شیرمردی باید این ره را شگرف

(منطق الطیر، ص ۴۰)

دهدد، به شرحی که در منطق الطیر آمده است، مرغان را راضی به حرکت به سوی سیمرغ می کند و مرغان در راه پرخوف و هراس از گریه های صعب می گذرند و مصائب بسیار تحمل می کنند. در آغاز راه، دهدد هادی شده،

گفت: ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی درگه است

...

پیش آید هر زمانی صدتعب	چون فرودآیی به وادی طلب
طوطی گردون مگس این جا بود (ص ۱۸۰)	صد بلا در هر نفس این جا بود

...

غرق آتش شد کسی کان جا رسید	بعد از آن وادی عشق آید پدید
و آن که آتش نیست عیش خوش مباد (ص ۱۸۶)	کس درین وادی به جز آتش مباد

...

معرفت را وادی ای بی پا و سر (ص ۱۹۴)	بعد از آن بنماید پیش نظر
-------------------------------------	--------------------------

...

نه درو دعویّ و نه معنا بود (ص ۲۰۰)	بعد از آن وادی استغنا بود
می زند برهم به یک دم کشوری	می جهد از بی نیازی سرسری

...

منزل تفرید و تجرید آیدت (ص ۲۰۶)	بعد از این وادی توحید آیدت
---------------------------------	----------------------------

...

کار دایم درد و حسرت آیدت (ص ۲۱۲)	بعد از این وادی حیرت آیدت
----------------------------------	---------------------------

هر نفس این‌جا چو تیغی باشدت
 هر دمی این‌جا دریغی باشدت
 ...
 بعد از این وادی فقر است و فنا
 عین وادی فراموشی بود
 ...
 وان همه مرغان همه آن جایگاه
 ساها رفتند در شیب و فراز
 سر نهادند از سر حسرت به راه (ص ۲۳۰)
 صرف شد در راهشان عمری دراز
 عاقبت سی مرغ با تنی خسته و مجروح از راه پرخوف و خطری که در هر گام رنجی داشت به حضرت
 سیمرغ رسیدند و در آن‌جا:

هم ز عکسی روی سیمرغ جهان	چهره سی مرغ دیدند از جهان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود	بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند	باز از نوعی دگر حیران شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ، سی مرغ مدام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه	بود این سیمرغ این کاین جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم	هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم
بود این یک آن و آن یک بود این	در همه عالم کسی نشنود این (ص ۲۳۵)

تصویر زیبا و بی‌نظیری که عطار از حضور سی مرغ در محضر سیمرغ به دست می‌دهد که در حقیقت همان سی مرغ (= سیمرغ) است یکی از ظریف‌ترین تعابیر عارفانه است، بدین اعتبار که از میان رفتن حجابها سبب نمایش آینه‌ای است با بازتاب چهره خود.

زمانی که آن سی مرغ با حیرت به فنا و نیستی خود در برابر سیمرغ معترف شدند، خود به صورت سیمرغ در آمدند و توانایی خود را باز یافتند و بدین صورت از فنا به بقا رسیدند. عطار می‌خواهد این نکته عرفانی را توضیح دهد که همه موجودات عالم مظاهری از یک وجود کلی‌اند (وحدت وجود)^{۴۳} و از این رو:

۴۳. فریدالدین عطار نیشابوری، گزیده منطق الطیر، انتخاب و شرح دکتر سیروس شمیسا، نشر قطره، تهران، چاپ اول، ص ۱۳.

تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب
 صد هزاران سایه بر خاک او فکند
 آشکارا کرد رخ چون آفتاب
 پس نظر بر سایه پاک او فکند
 گشت چندین مرغ هر دم آشکار
 سایه اوست این بدان ای بی هنر (ص ۶۱)
 صورت مرغان عالم سر به سر

بدین ترتیب سیمرغ در عرفان اسلامی ایرانی جلوه‌ای ایزدی دارد و نشان از روح پاک و پالایش شده عارف یا انسان کامل است. به او رسیدن و اوشدن مستلزم گذر از وادیهایی است که بی شباهت به هفت خوان رستم یا هفت خوان اسفندیار نیست. در کیش مهر هم، گذر از این وادیها، برای پالایش ضروری است.

نام مجله: **مجله باستان** مجله بین‌المللی باستان ایران

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۰

مقالات این شماره:

نکاتی درباره شیوه خالقی مطلق در تصحیح متن شاهنامه / محمود امیدسالار
 توفیدن یا نویدن / داریوش اکبرزاده
 فرهنگ‌نگاری در ایران باستان / آرمان بختیاری
 وجه اشتقاق پند واژه فارسی / محمد حسن دوست
 دنیای پر رمز و راز مهر / ابوالفضل خطیبی

Memory and History: The Construction of the Past in Late Antique Persia/

Touraj Daryace

The Importance of the Numbers in Manichaean Mythology/ *Badri Gharib*

The Late Sasanian Economic Impact on the Arabian Peninsula/

Michael G. Morony

با نقدهایی از: جی. اس. آرکنبرگ، سیامک ادهمی، محمود امیدسالار، ماریا بروسیوس، آنتونیو پانائینو، تورج دریایی، حسن رضایی باغبیدی، غلیرضا شاپور شهبازی، مهرداد قدرت دیزجی، مهرداد ملکزاده، زهره هدایتی